

چکیده

اسناد پادریان کرملی

دکتر مصطفی ذاکری*

اسناد پادریان کرملی، بازمانده از عصر شاه عباس صفوی / به
کوشش دکتر منوچهر ستوده، با همکاری ایرج افشار. - تهران:
مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۳.

پادریان کرملی در دوره پادشاهی شاه عباس صفوی، مجال یافتند برای تجارت و تبلیغ آیین مسیحیت به ایران بیایند و در اصفهان استقرار یابند. مصلحت دربار پاپ و دولتهای اروپایی بر آن بود که با دولت صفوی رابطه و دوستی داشته باشند تا بهتر بتوانند در برابر نفوذ عثمانی به درون اروپا مقاومت کنند. پادشاهان صفوی نیز که از نقش این مبلغان مسیحی آگاه بودند، از وجود آنها برای تحقق اهداف سیاسی و تجاری خود بهره می‌بردند. مکاتیب و اسناد مربوط به پادریان کرملی، در ارائه مطالب بسیار مفید از روابط شاه عباس صفوی با غرب مسیحی، و شناخت ارتباط میان اسلام و مسیحیت کاتولیک در جغرافیای سیاسی ایران اهمیت ویژه‌ای دارد. در این گفتار پس از ارائه توضیح درباره واژه‌های «کرملی» و «پادری» و تاریخچه مختصر از تشکیل کرملیان پاره‌پاره، نامه شماره ۱۴۷ (اسناد پادریان کرملی، صص ۱۹۹ - ۲۱۵) که حاوی مناظره شاه عباس صفوی با پادریان کرملی و جماعت انگلیسی‌های بازرگان درباره آیین مسیحیت و مباحث سیاسی است، تلخیص و به نثر امروز بازنویسی شده است.

*. پژوهشگر زبان و ادب فارسی و عربی.

کلید واژه: کرم‌های پابره‌نه، اسناد پادریان کرم‌لی، شاه عباس صفوی، روابط دولت صفوی با غرب.

این کتاب شامل ۱۷۰ سند است از مکاتبات میان کشیش‌های معروف به کرم‌لیان پابره‌نه که از جانب پاپ به دربار شاه عباس صفوی در اصفهان اعزام شده بودند، با شاه و سایر بزرگان و امرا و صاحب منصبان دولتی.

کرم‌لی (Kermel) به کسرکاف و میم و سکون راء بنا به نوشته معجم البلدان دژی است بر کوهی مشرف بر شهر حیف‌ا در سواحل شام و نیز دهی است در آخر حدود خلیل در ناحیه فلسطین. اما در تورات به فتح کاف و سکون راء و کسر میم آمده است که به انگلیسی آن را Carmel می‌نویسند و در اصل عبری به معنای باغ و بوستان است و آن نام کوهی است که از عوارض برجسته سرزمین کنعان بوده است و تا دریای مدیترانه امتداد دارد و ۱۸ کیلومتر در طول این دریا پیش می‌رود و ناگهان به تپه‌های جنین و سامره ختم می‌شود و ارتفاع قلّه آن از سطح دریا بالغ بر ۵۲۷ متر و از بندر حیف‌ا ۱۷۰ متر است. این کوهستان سبز و خرم که مشرف بر دریای مدیترانه است منظره‌ای بس زیبا دارد و در ایالت جلیل واقع است که شهرهای ناصره (محل زندگی حضرت عیسی) و کفرناحوم و قانا و طبریّه در شرق آن قرار دارد و حضرت عیسی طبق مفاد اناجیل در همین ناحیه رسالت خود را انجام داده است و قسمت عمده عمر خود را در آنجا گذرانده است. به همین مناسبت از قدیم راهبان بسیاری این کوهستان باصفا را برای عزلت‌گزینی خود انتخاب کرده‌اند و چون تعداد زیادی غار طبیعی در آن وجود دارد، در این غارها دیر و صومعه و کلیساهایی ساخته‌اند که بقایای اکثر آنها موجود است. این غارها در منطقه‌ای هستند که امروزه به نام وادی المغاره نامیده می‌شود.

در قرن ۱۲ میلادی یک فرقه از راهبان پرشور مسیحی که مشتاق تبلیغ و تبشیر مسیحیت و گسترش آن در میان اقوام و ملل غیر مسیحی بودند، در پای کوه کرم‌لی جمع شدند و برای خود آئین نامه انضباطی سختی تنظیم کردند و سوگند خوردند که بدان پای‌بند و متعهد بمانند. آنها ردای سفید و شنل سفید را به عنوان لباس خود برگزیدند که به همین دلیل آنها را فرقه برادران سفید یا سفیدپوش هم نامیده‌اند (یعنی White Friars) و چون از اصول زندگی آنها این بود که پا برهنه بگردند و با اخذ نذورات و گدایی زندگی کنند و هیچ ثروت و اندوخته‌ای برای خود یا فرقه نیندوزند، لذا آنها را

کرمیلیان پابرهنه نامیده‌اند (Barefooted Carmelites). پابرهنگی را از آن جهت برای خود اختیار کرده‌اند که در تورات (سفر خروج ۳: ۵) گفته شده است که چون حضرت موسی بعد از واقعه کوه طور آتشی در بیابان دید که در بوته‌ای افتاده است ولی بوته نمی‌سوزد، خواست که بدان نزدیک شود، ندایی از درون بوته برآمد که: «نعلین خویش از پا در آر، چونکه تو در جایگاه مقدّسی هستی» (قس قرآن ۲۰: ۱۱ و ۱۲) و لذا آنها پابرهنگی را نشانه تسلیم و رضا به درگاه خدا و عبودیت و بندگی خود می‌دانند (نیز نک: صحیفه یوشع بن نون در عهد عتیق ۵: ۱۵ و کتاب اشعیای نبی ۲۰: ۲ تا ۴). آنها از کلیسای کاتولیک رم تبعیت می‌کردند و به عقاید خود سخت مؤمن و پای بند بودند و به همین دلیل به مأموریت‌های سخت و خطرناک اعزام می‌شدند و واتیکان غالباً از آنها استفاده سیاسی می‌کرد و پادشاهان مسیحی اروپا از آنها برای رونق تجارت خود بهره می‌بردند، یعنی غالباً ناخواسته دین خود را در راه دنیا خرج می‌کردند و البته در عین حال هر جا که می‌توانستند به تبلیغ مسیحیت می‌پرداختند.

اما کلمه پادری در منابع فارسی به ضمّ دال آمده است و در اردو به سکون دال، و اصل آن از زبان ایتالیایی است که padre پادره به سکون دال و کسر راء تلفظ می‌شود، به معنای پدر و نیز به معنای کشیش (که امروزه در فارسی پدر روحانی می‌نامند). این کلمه در اسپانیایی و پرتغالی هم به همین صورت نوشته و خوانده می‌شود. پس یاء پادری جزو اصل کلمه است و حرف نسبت نیست. این کلمه در زمان صفویه تا دوره قاجاریه رایج بود و سپس منسوخ شد.

از متن این اسناد، اطلاعات زیادی راجع به فعالیت‌های این فرقه در اصفهان و سایر نقاط ایران و نیز درباره افکار و نظریات پادشاه و بزرگان ایران به دست می‌آید. شاه عباس که حکومت خود را در غرب ایران از لحاظ حمله عثمانیها در خطر می‌دید، هزینه بسیار برای مقابله با آنها متحمل می‌شد و عثمانیها که وارث رم شرقی بودند - و به همین دلیل تا حدود یک قرن پیش به نام روم و رومی خوانده می‌شدند - بعد از آنکه خلافت را از بازمانده عباسیان در مصر خریدند، خود را خلیفه کلّ مسلمین می‌دانستند و می‌خواستند همه مسلمانان را زیر پرچم خود درآورند. مسلمانان سنی به راحتی منقاد آنها شدند و سرتاسر شبه جزیره عربستان و شامات و شمال افریقا (از مصر تا الجزایر) زیر ربه حکومت آنها قرار گرفت. آنها به این امپراتوری عظیم قانع نبودند، از غرب و شرق به دست‌اندازی به کشورهای دیگر پرداختند و نیمی از اروپا را فتح کردند و تا

نزدیکی ایتالیا تاختند و معذک در شرق هم می‌خواستند ایران را مسخر کنند و لابد بعد از ایران نوبت هند هم می‌رسید. اما ایران حکومت و ملت شیعه داشت و حاضر نبود که زیر یوغ حکومت سنی خلفای عثمانی برود. عثمانیان با آنکه در غرب دست و بالشان بند بود و دائم با مسیحیان اروپا در حال جنگ بودند، اما به مجرد آنکه اندک فراوانی می‌یافتند به مرزهای شرقی خود یعنی ایران یورش می‌بردند و باعث مشکلات فراوانی برای مردم غرب ایران می‌شدند. شاهان صفوی و به ویژه شاه عباس همواره آماده برای دفاع از مرزهای غربی کشور بودند و چون شاه عباس متوجه شده بود که هر وقت عثمانیها درگیر جنگ با شاهان مغرب زمین هستند، فرصت تجاوز به ایران را نمی‌یابند، لذا باب مراوده با پاپ و سلاطین مسیحی غرب را گشوده بود و سعی داشت آنها را به جنگ با عثمانیها تشویق کند تا بدین طریق از شر عثمانیها در امان بماند - به مضمون اللهم اشغل الظالمین بالظالمین اما دولتهای مسیحی هیچوقت پای بند بر پیمانها و تعهدات خود نبوده‌اند و نیستند و این خود می‌تواند موضوع یک تحقیق جامع باشد که بعد از اسلام از زمان معاویه تا امروز هیچ یک از دول مسیحی به تعهدات و پیمانهای خود متعهد نبوده‌اند. یعنی تا موقعی که منافع سیاسی یا اقتصادی آنها ایجاب می‌کرد به پیمان خود پا می‌فشرده‌اند، اما به مجرد آنکه با منافع آنها تضاد پیدا می‌کرد، هر پیمانی را به راحتی می‌شکستند و هر تعهدی را زیر پا می‌گذاشتند و این در زمان صفویه و قاجاریه و حتی امروز هم صادق بوده است.

شاه عباس طبق همین اسناد پادریان کرملی گاهی بر این عهد شکنی‌ها اعتراض می‌کرده است و چون مردی مقتدر و هشیار بود هرگز خام نمی‌شد و فریب پاپ و سلاطین اروپایی را نمی‌خورد. مثلاً در مکاتبه شماره ۱۳۴ یکی از سفرای غربی (اسپانیا) به شاه عباس نوشته است: انگلیسی‌ها قطعاً الطریق و راهزن و حرامی‌اند، لذا از او خواسته است که آنها را به کشور خود راه ندهد، چونکه آنها دشمنان پادشاه اسپانیا هستند و با قواعد مودت میان اسپانیا و دولت شاه عباس منافات دارد. شاه عباس در پاسخ می‌گوید (نامه شماره ۱۳۵) من قبول دارم که انگلیسی‌ها حرامی‌اند، اما آنها مهمان ما و فرستاده پادشاه خود به دربار ما هستند و صحیح نیست که مهمان را بیرون کنیم. راه تجارت فراخ است و هر طایفه‌ای حق دارد که برای تجارت به اینجا بیاید و جنگ میان ما و رومی‌ها (یعنی عثمانی‌ها) همیشگی است و معذک اگر تجار رومی (عثمانی) به دیار ما بیایند منع آنها نمی‌کنیم. از طرف دیگر پادشاه اسپانیا مدتهاست که اعلام کرده است که

می‌خواهد باروم (عثمانی) بجنگد، ولی تا حالا از این جنگ خبری نشده است، پس پادشاه اسپانیا منتی بر من ندارد که در مقابل آن من انگلیسی‌ها را از کشور خود بیرون کنم و علاوه بر آن تجار انگلیسی از خاک و دیار اسپانیا عبور می‌کنند و به ایران می‌آیند، اگر اسپانیا بخواهد می‌تواند جلوی آنها را بگیرد تا به کشور ما نیایند. دیگر اینکه این لشکر عظیم رومی که بر سر ما آمده و با ما می‌جنگند، ما به لطف خدا آنها رانده‌ایم، از پادشاه اسپانیا چه کمکی به ما شد؟ و ما عاقبت ناچار شدیم با رومی‌ها (عثمانی‌ها) صلح کنیم. آری اگر سلاطین شما با روم بجنگند، من هم پیمان خود را با شما تازه می‌کنم و به اتفاق با ترک‌ها خواهیم جنگید. در معاملهٔ ابریشم هم مسئلهٔ تجارت و داد و ستد مطرح است، هر کس یک دینار زیادتر دهد، با او معامله می‌کنیم.

زبان فارسی این نامه‌ها تقریباً نامفهوم است، زیرا که مترجم آنها در آن زمان فارسی را خوب نمی‌دانسته است و نامه‌ها اشتباهات دستوری و لغوی فراوان دارد. البته نامه‌هایی که شاه عباس و بزرگان دیگر نوشته‌اند، صورت بهتری دارد. اگر کسی به اصل این نامه‌ها دسترسی داشته باشد و آنها را به فارسی روان ترجمه کند، مفهوم این اسناد روشنتر خواهد شد. ضمناً غلطهای چاپی هم به نامفهوم‌تر شدن مطالب کمک کرده است. اسامی خاص فراوانی در این نامه‌ها آمده است که صورت فرنگی تعدادی از آنها در فهرست مکاتبات و فرامین (صص ۱ - تا ۲۶) آمده است، ولی صورت بقیهٔ آنها مبهم است. مثلاً یکی از کرملیهای پابره‌نه که رئیس گروه بوده است، پادری جوان تاده‌وه (ص ۳۰) است که نام آن در اغلب صفحات دیده می‌شود و غالب مکاتبات به وسیلهٔ او انجام گرفته است و در ابتدا ممکن است تصور شود که منظور کشیش جوان و کم سن و سال است، اما ظاهراً نام فردی است که شاید ایتالیایی آن Padre Giovanni Taddeo باشد، یا مثلاً نندیکی (ص ۱۴۲) به معنای ونیزی (اهل ونیز ایتالیا) است.

از میان این نامه‌ها مکتوب شمارهٔ ۱۴۷ (صص ۱۹۹ - ۲۱۵) حاوی مناظره‌ای است میان شاه عباس و پادریان پابره‌نه و جماعت انگلیسی‌های بازرگان دربارهٔ مسائل دین مسیح که بسیار جالب است و چون متن آن مشکل است، من به زبان امروزی آن را تلخیص می‌کنم.

شاه عباس ابتدا از پادریان و بخصوص پادری جوان تعریف می‌کند و او را به راستگویی و صداقت می‌ستاید و پادری وی سنت (Vicent) خبر می‌دهد که پاپ قبلی فوت کرده و پاپ جدیدی انتخاب شده است که او هم مثل پاپ قبلی مایل به دوستی با

شاه است و نیز خبر از فتوحات پادشاه له (لهستان) بر ترک‌ها و تاتارهای کریمه می‌دهد. شاه عباس می‌گوید از این فتوحات خبر داریم، اما رومی‌ها به زودی لشکر عظیمی بر سر له‌ها خواهند برد و لهستان را خراب خواهند کرد. پادریان اظهار امیدواری می‌کنند که به لطف خدا چنین نشود، اما شاه عباس می‌گوید امرای لهستان با هم اختلاف دارند و از شاه لهستان اطاعت نمی‌کنند، لذا نمی‌توانند از پس رومی‌ها (عثمانی‌ها) برآیند. پادریان می‌گویند فتودالهای لهستان مجبور نیستند که در بیرون از سرزمین خود در ولایات غریب بجنگند، مگر آنکه با رضایت خاطر خودشان باشد، اما حالا از ترس خانه و زن و بچه خود با هم بر ضد ترک‌ها متحد شده‌اند. بعد شاه عباس می‌گوید پادشاه نمج (یعنی نمسه که همان اتریش است) نیز سرزمین مجارستان و برآنکه را از دست داد و ترک‌ها آنها را از او گرفتند. پادری جوان جواب داد که حالا پادشاه نمج فاتح شده است. شاه عباس از پادشاه نمج پرسید که او کیست و با سایر سلاطین اروپا چه نسبتی دارد؟ پادری جوان گفت که او با پادشاه اسپانیا از یک اصل است و سه خواهر پادشاه نمج یکی همسر پادشاه اسپانیا است، دوم همسر پادشاه لهستان و سومی همسر پادشاه فرانسه است. پادری وی سنت هدایایی به شاه تقدیم می‌کند که او فقط یک ساعت و یک پیاله را قبول می‌کند و بقیه را پس می‌دهد. از اینجا به بعد مناظره شروع می‌شود. پادریان که کاتولیکند، با انگلیسی‌ها که پروتستان هستند مخالفند و آنها را هرطقه (جمع هرطق، معرب heretic یعنی مبتدعه و بدعت‌گذار در دین و ملحد) می‌نامند. انگلیسی‌ها پاپ را بت پرست می‌دانند، زیرا که بر تمثال اولیا و پیغمبران خدا سجده می‌کنند و نشان خاج (یعنی صلیب) بر سر و دست و سینه‌های خود می‌کشند (یعنی دست را بر سر و سپس به سینه و آنگاه به طرفین چپ و راست می‌کشند که نشانه صلیب است). پادری وی سنت می‌گوید انگلیسی‌ها هرطقه و کریستایان قلب (مسیحی قلبایی) هستند و کرس‌تاهای رومانی (یعنی مسیحیان کاتولیک) مسیحی درست اعتقادند و سپس درباره چهار مسئله در حضور شاه عباس بحث می‌شود. یکی درباره اعمال نیک که کاتولیکها معتقدند انسان با ایمان و عمل صالح نجات می‌یابد و پروتستانها (و انگلیسی‌ها) عمل صالح را شرط نجات نمی‌دانند و فقط ایمان به مسیح را کافی می‌شمارند، لذا پادریان در آن موقع روزه بودند و غذا نخوردند، اما انگلیسی‌ها روزه نمی‌گرفتند و به شاه گفتند که خدا دستور روزه گرفتن به مردم نداده است، ولی شاه عباس این سخن را نپذیرفت و پادری هم وقت را غنیمت شمرده گفت می‌بینید که

انگلیسی‌ها چه حرف نامعقولی می‌زنند، در حالی که همهٔ ادیان از عیسوی و مسلمان و یهودی روزه دارند و حتی آدم و حوا هم در بهشت ناچار شدند که روزه بگیرند و از درخت ممنوعه نخورند و بدین ترتیب شاه و امراء همه یک زبان گفتند که غلط و خلاف است که خدا دستور روزه گرفتن نداده باشد و عمل صالح را از مردم نخواستہ باشد و نماز و روزه واجب است. در مورد نشان خاج کشیدن بر سر و سینه، انگلیسی‌ها گفتند که ما چنین رسمی نداریم و بر تمثال‌های اولیا و پیغمبران هم سجده نمی‌کنیم. و پادری هم قبول کرد که انگلیسی‌ها چنین هستند. شاه گفت پس انگلیسی‌ها از این نظر با ما نزدیکند، چون که نه خاج دارند و نه پرستش تماثیل. بعد از پادریها پرسید شما چرا بر تمثالها سجده می‌کنید؟ پادری جوان گفت به همان دلیل که شما بر مهر و تسبیح که از سنگ و خاک است سجده می‌کنید و معلوم است که مسلمانها سنگ و خاک را نمی‌پرستند، بلکه برای حرمت گذاشتن به خاک و تربت بزرگان است.

شاه عباس گفت: نه از این سبب نیست. ما بر خاک سجده می‌کنیم تا بگوییم که ما از خاکیم و از خاک آفریده شده‌ایم، ولی فقط خدا را می‌پرستیم و در مسجد و خانه نماز (یعنی سجده) بر روی بوریا و قالی درست نیست و باید بر خاک سر بنهیم و هر خاک یا سنگی کفایت می‌کند و مهر لازم نیست و بر روی مهر گرچه برای احترام بزرگان سجده می‌کنیم، اما اصل نظر ما آن نیست.

پادری جوان می‌گوید ما تمثالها را به عنوان خدایان خود نمی‌پرستیم، بلکه از آنها استمداد می‌کنیم و این تمثالها یادآور آنهاست، همچنانکه مسلمانها خاک و سنگ را به عنوان خدا نمی‌پرستند، و شاه از این پاسخ راضی شد.

دیگر آنکه شاه نشانه‌گذاری صلیب بر روی بدن کُرستایان کاتولیک را ملامت می‌کند که آنها چهار جای بدن را با دست نشان می‌کنند در حالی که بر بدن مسیح سه میخ زده شد نه چهار میخ و شاه عباس خود این صلیب را با دست نشان داد. پادری وی سنت گفت این صلیب کشیدن برای نشانه میخها نیست، بلکه نشانه سه اقنوم است. نشان پدر (اب) در سر است که اوّل اقانیم است و نشانه پسر (ابن) یعنی اقنوم دوم در سینه است که به صورت انسان از رحم حضرت مریم متولد شد و نشان روح القدس در دو کتف است که اقنوم سوم است.

شاه از این تعبیر خوشش آمد و گفت ما می‌پنداشتیم که این نشانه خاج به واسطهٔ چهار میخ زدن بر تن عیسی بوده است و پادری گفت که نشان خاج که ما می‌کشیم به

معنای این است که عیسی پسر خدا به صورت انسان بر صلیب مُرد و قربانی همهٔ انسانها برای نجات از گناه شد. شاه گفت: به عقیدهٔ ما، یهود، مسیح را در خاج میخ نزدند، بلکه یهودای اسخریوطی به شکل حضرت عیسی درآمد و یهود او را به صلیب کشید. شاه پرسید آیا انگلیسی‌ها هم مثل کاتولیک‌ها دربارهٔ صلیب شدن عیسی اعتقاد دارند؟ هم پادریان و هم دانشجوی انگلیسی تأیید کردند که اعتقاد ما هر دو در این باره یکی است. مسئلهٔ سوم جبر و اختیار است که پروتستانها و انگلیسی‌ها اختیار را قبول ندارند و معتقدند که خدا هر که را بخواهد به فیض روح القدس هدایت می‌کند و هر که را نخواهد در ضلالت می‌افکند و کاتولیکها معتقدند که اختیار هدایت و ضلالت به دست بشر است و خدا کسی را مجبور به کفر نمی‌کند. و پادری جوان گفت که این انگلیسی‌ها مثل سنی‌ها (اشعریان) جبری مذهبند و از اعمال آنها پیداست که از هر اطقه (بدعت‌گذاران) و حرامیان‌اند. شاه گفت من از این موضوع خبر نداشتم و این بداعتقادی است که انگلیسی‌ها و تاتارها دارند. پادری جوان گفت کسی که معتقد بر جبر است مثل خرس و حیوانات دیگر است و از خراب کردن دنیا و آدم‌کشی ابایی ندارد و انگلیسی‌ها جواب نداشتند و لال شدند. لابد به علت اینکه انگلیسی‌ها کشیش نبودند و از مسائل دینی اطلاع کافی نداشتند، بلکه تاجر پیشگانی بودند که فقط به فکر خرید ابریشم و معاملات دیگر بودند. (نک ص ۲۰۹). شاه عباس سه ربع ساعت دربارهٔ فساد اعتقاد به جبر صحبت کرد که مثلاً در سر دو راهی هر کسی می‌تواند یک راه را خود انتخاب کند، یا اگر آب و آتش در پیش او باشد، می‌تواند به هر یک از آنها دست بزند، ولی چون می‌داند که آتش می‌سوزاند، بر آن دست نمی‌زند و به آب که سرد کننده است دست می‌زند و کسی که اختیار را قبول ندارد، نماز و عبادت هم برای او بی‌فایده است، زیرا که اختیار در دست خداست و عبادت کاری نمی‌تواند بکند.

مسئلهٔ چهارم: شاه، اختلاف انگلیسی‌ها و کلیسای رم را پرسید که از کی شروع شده است؟ گفتند: از هفتاد، هشتاد سال پیش (لوتر در ۱۵۱۷ م مطابق ۹۲۳ ه.ق بر پاپ شورید و کالون در ۱۵۳۳ م. برابر ۹۴۰ ه. از کلیسای کاتولیک جدا شد و این مباحثه در ژوئن ۱۶۲۱ م. مطابق رجب ۱۰۳۰ ه. صورت گرفته است). شاه پرسید آیا قبلاً هر دو یک اعتقاد داشتند یا نه؟ انگلیسی‌ها گفتند: آری. شاه عباس انگلیسی‌ها را به سنتیان تشبیه کرده است که حضرت علی را به عنوان خلیفهٔ اول پیامبر قبول نکردند و انگلیسی‌ها هم پاپ را به خلافت عیسی قبول ندارند.

سپس دربارهٔ تعداد میخهایی که بر تن عیسی بر صلیب زدند، بحث شد که آیا چهار میخ بود یا سه میخ، و شاه عباس نظر آنها را که به سه میخ معتقد بودند پذیرفت و گفت لابد دو پا را روی هم انداخته و یک میخ به هر دو زده‌اند. انگلیسی‌ها می‌گفتند که در بدن عیسی چهار زخم بود، یکی در هر دو پا و دو تا در دو دست که این سه در اثر میخ بود و یکی در پهلوی راست که در اثر نیزه بود و پادریان می‌گفتند پنج زخم بر بدن عیسی بود که چهار زخم در دستها و پاها بود و در پا نمی‌شود یک زخم باشد، لابد دو زخم بوده است. شاه گفت: درست است که یک میخ به دو پا زده باشند، اما مسلماً جای آن دو زخم می‌شود، چنانکه با یک شمشیر می‌توان صد نفر را کشت، ولی نمی‌شود گفت چون یک شمشیر بوده است، پس فقط یک نفر کشته شده است. بعد شاه راجع به حلیت سماع و غنا از پادریان سؤال کرد که گفتند اگر از روی مجاز باشد حلال نیست، اما از روی حقیقت مثلاً خواندن زبور به آواز اشکالی ندارد. شاه از انگلیسی‌ها پرسید که آیا انجیل شما و پادریان یکی است؟ کاپیتان از انگلیسی‌ها گفت نه، با هم فرق دارد (منظور، لابد عهد قدیم و جدید است که کاتولیک‌ها کتاب‌های اپوکریفا را قبول دارند، اما پروتستانها آنها را قبول ندارند).

سپس مباحث سیاسی و خلف وعده‌های سلاطین اروپا مطرح می‌شود. نکتهٔ دیگر که در این نامه‌ها جالب است، این است که پادریان کرملی طبق وظیفهٔ اصلی خود به تبلیغ و تبشیر مسیحیت پرداختند و توانستند چهار نفر از مسلمانان را به دین خود درآورند که آنها شاید به نیت اینکه گشت و گذاری در اروپا کنند، مسیحی شدند، اما خبرش را که به شاه عباس دادند، برآشفته شد و از دست پادریان دلگیر شد و گفت کلیسای آنها را ببندند و خواست مجازاتی برای پادریان در نظر بگیرد، اما مراعات مسائل سیاسی ظاهراً مانع از این کار شد و شاه گفت پادریان تقصیر ندارند، آنها به وظیفهٔ خود عمل کرده‌اند، اما نمی‌دانستند که حق این کار را ندارند و مسجد جای این کارها نیست و شاه نخواست با مجازات پادریان رابطهٔ خود را با اروپای مسیحی به هم بزنند. لذا آنها را معاف کرد، اما دستور قتل آن چهار نفر مرتد را صادر کرد که آنها را سنگسار کردند و جسد آنها را رها کردند تا سگهای ولگرد بخورند و تلاش پادریان برای نجات آنها سودی نبخشید و از آن پس پادریان ترجیح دادند که کار دنیا را بر آخرت بگزینند و به سیاست و تجارت مشغول شوند. در شبی که کار بر آنها سخت شده بود، آنها در خانهٔ خود جمع شده، زبور ۴۵ (که در چاپهای امروزی مزمو ۴۶ است) را با

هم می خواندند. متن این زبور در کتاب آمده است (صص ۲۳۷ - ۲۳۶) و با مقایسه آن با ترجمه امروزی می توان زبان مشکل و نامفهوم مترجمان پادری را دریافت. برای نمونه دو سه سطر آن را مقایسه می کنیم:

بگوئید به ربّ، چه سهم مندند معامله های تو ای ربّ!
در بسیاری نیکی تو و مرد همگان درمی آیند دشمنان تو
جمله زمین پرستند ترا، و زبور گوید ترا، زبور بگویند به نام تو
بیاید و ببینید معامله های حد (ظاهراً معامله های خدا)
اینک متن بندهای فوق (۳ تا ۵) از مزمو ۴۶:

خدا را گوئید چه مهیب است کارهای تو
از شدت قوت تو دشمنان تو نزد تو تذلل خواهند کرد
تمامی زمین ترا پرستش خواهند کرد و ترا خواهند سراپید و به نام تو ترتم خواهند نمود

بیاید کارهای خدا را مشاهده کنید

از همین چند سطر می توان نوع بیان پادریان را به فارسی دریافت.
از کلماتی که به کار برده اند، یکی به آب تمیز کردن (صص ۲۲۲ - ۲۲۴) به معنای
تعمید و یکی تمشک به معنای سند و بنچاق (ص ۱۸۳) است.

در پایان کتاب، ابتدا فهرست جامعی از این اسناد به زبان ایتالیایی آمده است که آنجلو پیه مونتسو تهیه کرده است و از روی آن اسامی خاص را می توان به حروف لاتین دریافت. سپس مقاله ای از فرانسیس ریشار با ترجمه آقای روح بخشان در ۱۵ صفحه آمده است که حاوی نه سند دیگر است که از منابع دیگر یافته شده است. شش سند از این اسناد مرتبط است به کرملیهای پابرهنه، و سه سند به سایر فرقه های مسیحی اروپایی فرستاده شده به ایران. توضیحات فرانسیس ریشار که در مقدمه این اسناد آمده است، در فهم آنها بسیار مؤثر است و در هر حال این اسناد کلاً منابع خوبی برای مورخان عصر صفوی است.

کتاب با چند فهرست مفید خاتمه می یابد که شامل نام اشخاص، نامهای جغرافیایی و طوایف، نام ماههای مسیحی، و صورتی از نامه ها به ترتیب تاریخی بر حسب سنوات هجری می باشد.

در مورد تبلیغ و تبشیر مسیحیت باید گفت که در ابتدای امر که مسیحیان در اقلیت

بودند و غالباً تحت ستم و تعقیب یهود و دولتهای روم و کشورهای دیگر بودند پیشرفت مسیحیت بیشتر ناشی از پایداری و استقامت مؤمنان و شجاعت و مقاومت آنان در برابر شکنجه‌ها و ظلمها و پایبندی شدید به اصول اخلاقی بود که موجب جلب کافران و بت پرستان به این دین می‌شد، اما هنگامی که قسطنطین اول (متوفی ۳۳۷ م.) در سال ۳۰۶ م. به امپراتوری روم رسید، به تدریج به آئین مسیحیت تمایل پیدا کرد و در سال ۳۱۳ مسیحیت را به عنوان دین رسمی امپراتوری خود پذیرفت. از این هنگام به بعد مسیحیت مورد حمایت حکومت در مغرب زمین قرار گرفت و دولت‌های اروپایی رسماً از تبلیغ و اشاعه آن طرفداری می‌کردند و مبالغ هنگفتی در راه ترویج آن خرج می‌کردند. کلیسای واتیکان که مرکز دینی اروپا بود، به تدریج صاحب موقوفات و املاک بسیاری شد، به نحوی که درآمد و عایدات آن نه تنها هزینه‌های سرسام آور واتیکان و خیل عظیم کاردینالها (سر اسقفها) و اسقف‌ها و کشیشان کاتولیک را تأمین می‌کرد، بلکه مخارج گزاف اعزام مبلغان و مبشران را به نقاط مختلف جهان تقبل می‌نمود و این مبلغان از حمایت سیاسی اجتماعی و مالی دولتهای اروپایی هم بیدریغ بهره‌مند بودند که در زمان صفویه دولتهای اسپانیا، پرتغال، لهستان، فرانسه، اتریش و ایتالیا در این امر پیشتاز بودند. با پیدایش پروتستان‌ها و جدا شدن کلیساهای آنان از کلیسای رم، باز هم دولت‌های هوادار پروتستان‌ها از حمایت مالی و سیاسی و اجتماعی دریغ نداشتند، چنانکه مثلاً انگلستان در تبلیغ و تبشیر آیین پروتستانی خود پا به پای واتیکان قدم بر می‌داشت و اکنون هم امریکا با انگلستان در این امر همراهی دارد. عجیب آن است که دولت‌های اروپایی که عموماً لائیک و حتی ضد دین هستند، از کمک به کلیساهای در اعزام مبشرین و مبلغین دریغ ندارند و هزینه‌های سرسام‌آور را متحمل می‌شوند. دلیل آن واضح است، این مبلغان پیشتازان استعمار غرب بوده‌اند و هستند، گرچه ممکن است بسیاری از آنان خود به نقش استعماری خویش واقف نباشند. پیشرفت مسیحیت در ممالک اسلامی بسیار ناچیز بوده است، ولی در هند و ماورای هند (چین و هند و ژاپن) و به ویژه در آفریقا فعالیت آنها بسیار گسترده است و برای تبلیغ مسیحیت هزینه‌های سرسام‌آور متحمل می‌شوند. اما جالب است که اسلام بدون داشتن چنین امکانات مالی و حتی حمایت سیاسی و اجتماعی دولت‌های مسلمان خود به خود و بدون کوشش متمرکز مبلغان در تمام جهان به ویژه در آفریقا و اروپا به سرعت در حال پیشرفت است و در حالی که مسیحیت در اروپا رو به افول

می‌گذارد و مردم آن سامان به بی‌دینی و الحاد گرایش دارند، اسلام در همه لایه‌های اجتماعی اروپائیان نفوذ می‌کند و در حال پیشرفت است و همین باعث ترس و وحشت اربابان کلیسا (چه کاتولیک و چه پروتستان) در آن سامان شده است. کارملیه‌های پابره‌نه از زمره کشیشان متعصب و شدیداً مؤمن به آئین خود بودند که در مدارس خاصی تعلیم می‌دیدند و برای تبلیغ آماده می‌شدند و غالباً از نقش خود در پایه‌ریزی استعمار اروپا و بازیچه شدن در دست سیاستمداران بی‌خبر بودند. به همین لحاظ غالباً صادقانه فعالیت می‌کردند. پادشاهان صفوی از نقش این راهبان کم و بیش آگاه بودند و از آنها برای مسائلی سیاسی و تجاری خود استفاده می‌کردند، اما پادشاهان بعدی ظاهراً به اندازه صفویه از این مسائل آگاهی نداشتند.

